

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳ به تاریخ ۹۹/۸/۷

بررسی دلالت صدر روایت هشام بن حکم از کتاب احتجاج و ظهور اولیه روایت در نقل کافی

اضطرار به حجت سطوح و دامنه و استمرار آن

عرض شد که عنوان باب «اضطرار به حجت» که توسط مرحوم کلینی اخذ شده است عنوان دقیقی است. از یک طرف اضطرار است، یعنی نیازی است که قابل ترک نیست و دیگر اینکه اضطرار به حجت است. یعنی از یک رابطه خبر می دهد زیرا حجت برای اتصال و ارتباط به معنای خاصی بین دو طرف است (که بعدا مفصل در باب حجت بحث می کنیم) در اینجا بین خدا و بندگان او برای احتجاج امری لازم است که تعبیر به حجت شده است. و اشاره کردیم که نیاز به حجت و اضطرار ما ناشی از نیاز ما به خداست.

البته باید توجه کنیم که یکسری از نیازهای ما به خدا خارج از اختیار ماست و به تعبیری ما آنجا فاعل تبعی هستیم. در این موارد هم ما مضطر به خدا هستیم و باز از طریق وسائط و اسماء الحسنی الهی - که معصومین علیهم السلام هستند - نیازمان را دریافت می کنیم ولی اینجا این اضطرار تکوینی است. ولی این روایت در مورد اضطراری اختیاری ما بحث می کند. لذا عرض کردیم انسان ممکن است، اختیار نکند و توهم غنی از خدا پیدا کند و مسیر دیگری را برای تامین نیازهای خود برود.

در جلسه قبل بیان شد وقتی ما مضطر به خداوند متعال و ارتباط با او هستیم، این اضطرار به حجت را اثبات می کند که واسطه ما با خداوند متعال است. نیز دامنه این اضطرار هم تابع دامنه اضطرار ما به خداست. کسی که اضطرار به خدا را در حد تامین معاش می بیند در همین حد حجت الهی لازم دارد. اگر در حد سعادت در دنیا تعریف شود باز به همین میزان حجت می خواهد. و اگر اضطرار به خدا در معاش و معاد و جمیع شئون باشد، ما نیازمند به چنین حجتی، بین خودمان و خدا هستیم.

لذا عده ای ادعا کرده اند که ما در امر معاش آنچه خدا برای ما قرار داده است کافی و ما نیازی به هدایت از جانب خدا و انبیاء نداریم. و فقط در ساحت اخروی و معنوی نیاز به خدا و هدایت و وحی هست. عده ای از اینها در امور معنوی بشدت امام را محور می دانند ولی در امور دنیوی، می گویند ربطی به امور معنوی انسان ندارد و عرف خودش باید این امور را مدیریت کند. لذا کار را به کارشناس و امثال آن واگذار می کنند.

یا عده ای ادعا کرده اند که نیاز ما به حجت الهی در حد ابلاغ پیام خداست و امر دیگری به عهده حجت الهی نیست. که اشاره شد که این حجت باید در جمیع این مراحل اتمام حجت با شما همراه و حاضر باشد. که این بحث ها را مفصلا بعد بررسی خواهیم کرد.

نیز اشاره کردیم که احتجاج در جمیع مقامات و نیاز انسان به خدا باید انجام شود. یعنی ما در ساحت فرد و اجتماع نیاز به خدا و ارتباط با او داریم و اینجا باید حجت حاضر باشد و حجت اجتماعی را تمام کند که معنای آن را بعد باید بحث کنیم. و نیز در ساحت های درجات ایمانی هم حجت سطحش متفاوت می شود. عده ای در حد رسیدن به بهشت و جهنم حجت لازم دارد و عده ای نیاز رسیدن به قرب و مقام معرفت و محبت و رضوان دارند. برای اینها هم در همین مقیاس، خدا از طریق حجتش احتجاج می کند. جنس این احتجاج ها با هم فرق می کند؛ مثلا اینکه نماز شب روزی انسان را افزایش می دهد، بدرد جناب سلمان نمی خورد. او برای حرکت به سمت نماز شب به چیز بالاتری از ثواب نیاز دارد.

نیاز به حجت الهی در جمیع لحظات

در ضمن باید توجه کرد که احتجاج یک امر لحظه به لحظه است یعنی ما در جمیع امورمان در حال اتمام حجت هستیم. ما حتی برای معاش ساده زندگی مان هر لحظه در حال محاسبه و اتمام حجت هستیم. که مثلا الان وقت خوابیدن هست یا خیر. الان مباحثه و درس داشته باشم یا خیر. این دوست را انتخاب کنم یا خیر. این معامله و خرید و فروش را داشته باشم یا خیر و... لذا حجت الهی هم در جمیع شئون و لحظات و اعمال حاضر است و ما یک چنین نیازی به حجت داریم. چه برای زندگی دنیا و چه برای بندگی خدا، احتجاج تعطیل بردار نیست. فقط بحث این است که چه چیزی حجت است. ما همانطور که بین خودمان و کارهایمان و یا با دیگران و خانواده و جامعه دائما در حال اتمام حجت هستیم، خدا هم در ارتباط با ما لحظه به لحظه، حجت تمام می کند؛ بوسیله حجتی که بین ما و خودش قرار داده است.

در آیه شریفه قرآن می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»^۱ در روایات ذیل این آیه بیان شده است^۲ که خدا هر لحظه به قلب افهام می کند که اینکار را باید بکند یا خیر. هدایت خدا باید همیشگی باشد و این با اتمام حجت خدا انجام می شود. این هدایت توسط حجت الهی انجام می شود. کسی اگر می خواهد بندگی کند خدا لحظه به لحظه برای او حجت تمام می کند. این نیازی است که ما به حجت داریم.

نسبت بین اضطرار به خدا در فطرت و اختیار انسان

اما ما یک بحث نظری داریم که مقیاس و دامنه اضطرار را از حیث نظری ثابت می کنیم ولی یک بحث اضطرار در مقام تحقق داریم. یعنی ولو بحث نظری کنیم که ما به خدا و حجت الهی در جمیع عرصه ها نیاز داریم ولی ممکن است در عمل، خود را مستغنی ببینیم که نتیجه این می شود که رو به امام نخواهیم آورد. ما به اندازه ای که اضطرار به حجت را دریافت کنیم و ایمان به آن داشته باشیم، آن را دنبال می کنیم. و الا این بحث های نظری لزوماً انسان را مضطر به خدا و امام نمی کند بلکه ممکن است بعد از همه این بحث ها وجود انسان حالت استغناء داشته باشد. لذا کسی که اراده حرکت در مسیر الهی نداشته باشد این بحث ها، تبدیل به اضطرار به حجت نمی شود. شاید معنای «من اراد الله بدء بکم» همین باشد. کسیکه مضطر به خدا شد و می خواهد راه و حدود و چارچوب الهی را رعایت کند و تقوی پیشه کند، نیاز به حجت الهی پیدا می کند.

البته روشن است که ما مفطور به توحید هستیم و نیاز به امام در وجود انسان هست. تمام قوای انسان متناسب با این مسیر خلق شده است. عقل و حس و شهود انسان متناسب با حرکت با امام خلق شده است؛ ولی اینطور هم نیست که نتواند مسیر دیگری را اختیار کند. ولی این مهم است که اگر ما را به یک مسیری دعوت کرده اند، در فطرت ما هم قرار داده شده است. ما مفطور به توحید و بندگی هستیم و همه قوای انسان متناسب با همین خلق شده است. دعوت به حجت الهی، دعوت به امری خلاف فطرت نیست بلکه برای شکوفایی همین فطرت برای شما حجت قرار داده شده است. ولی تا این اضطرار ما به فعلیت نرسد انسان دنبال امام حرکت نمی کند.

ان شاء الله در پایان این ابواب باید بحث از حجیت و روایات مربوط به آن را دقیق تر بررسی کنیم و یک جمع بندی از بحث اضطرار به حجت هم خواهیم داشت.

^۱ - سوره مبارکه انفال آیه ۲۴

^۲ - التوحید (للصدوق)، ص: ۳۵۸

روایت هشام بن حکم و بررسی سند

اما روایت اولی که مرحوم کلینی بیان کرده اند، روایتی است که مرحوم صدوق هم در کتاب توحید و علل الشرائع آورده اند.^۳ در کتاب شریف احتجاج هم این روایت آمده است که در بعض این نقل ها، صدر و ذیلی برای آن هست. در نقل مرحوم کلینی تفاوت هایی با نقل های توحید و علل هست که در دلالت روایت تأثیری ندارد الا در مواردی که بعداً بحث خواهیم کرد.

اما از حیث سندی روایت این است: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُمَرَ الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» روایت از حیث سندی مشکلی ندارد جز اینکه در آن، «عباس بن عمر» هست که ترجمه ای ندارد و مجهول است. ولی روایت ضعف خاصی ندارد و قبلاً بیان کردیم که بخاطر جهل در یک راوی و یا ارسال ما سند را طرح نمی کنیم؛ مرحوم کلینی در کتاب مهم کافی، این را صحیح دانسته و نیز مرحوم صدوق در دو کتاب خود خصوصاً «التوحید» نقل کرده اند که این هم نشان دهنده اعتماد ایشان بر روایت بوده است. نیز نقل این روایت طولانی است و فقرات دیگری از آن هم در کتب دیگری نقل شده است که جمیع اینها قرائن سبب تقویت و اعتبار سند می شود.

نقل صدر روایت در کتاب شریف احتجاج

این روایت در کتاب احتجاج مفصلاً آمده است که مرحوم مجلسی هم آن را بطور کامل در جلد ۱۰ در بحث احتجاجات امام صادق علیه السلام نقل کرده است. در صدر این حدیث در نقل کتاب احتجاج یک عبارتی آمده است که بنظر مهم می رسد و نیاز به توضیح دارد و بنظر مقدمه سوال از حجت الهی است. لذا اشاره ای به این صدر خواهیم کرد.

در نقل احتجاج این صدر بیان شده است: «مِنْ سُؤَالِ الزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنَّهُ قَالَ كَيْفَ يَعْبُدُ اللَّهُ الْخَلْقَ وَ لَمْ يَرَوْهُ؟ قَالَ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَ أَثْبَتَتْهُ الْعُقُولُ بِيَقَظَتِهَا إِثْبَاتَ الْعِيَانِ وَ أَبْصَرَتْهُ الْأَبْصَارُ بِمَا رَأَتْهُ مِنْ حُسْنِ التَّرْكِيبِ وَ إِحْكَامِ التَّأْلِيفِ»^۴ یعنی سائل سال می کند که چطور می شود انسان بندگی خدا کند درحالیکه او را ندیده است. حضرت جواب می دهند که همه قوای انسان در حد خودش مشاهده ای دارد؛ هم قلب به نور ایمان خداوند را رویت می کند؛ هم عقول به اثبات واضح به حضرت حق می رسند؛ و هم چشم ها حسن ترکیب و اتقان در خلقت او

^۳ - التوحید (للسدوق)، ص: ۲۴۹ و علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۲۰

^۴ - الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص: ۳۳۷

را مشاهده می کند. زیبایی و جمالی که چشم انسان از این دنیا دریافت می کند راهی برای رویت خداوند است که برایش باز شده است. در این زیبایی صنع می تواند به نحوی جمال خداوند را مشاهده کند.

یعنی کسی که می خواهد خدا را پرستش کند، خدا راه را برای او باز کرده است. هم قلب و هم عقل و هم حواس او یک رویت و مشاهده و مواجهه ای خواهد داشت تا بتواند پرستش کند. اینطور نیست که انسان هیچ راهی به خدا نداشته باشد و بتواند عبادت کند. رویتی که برای عبادت لازم است به بنده داده می شود. اگر راهی به سمت خدا باز نشود که عبادت محقق نمی شود.

بعد حضرت فرمودند: «ثُمَّ الرَّسُلُ وَ آيَاتُهَا وَ الْكُتُبُ وَ مُحْكَمَاتُهَا أَقْتَصَرَتِ الْعُلَمَاءُ عَلَيَّ مَا رَأَتْ مِنْ عَظَمَتِهِ دُونَ رُؤْيَتِهِ» یعنی امر دیگری که بستر رویت انسان و ارتباط می شود انبیاء و آیات آنها و کتب آسمانی و محکومات آن است. علماء هم بر همین حد اکتفاء کرده اند و همین که راه درک عظمت الهی باز می شود، همین کافی برای بندگی است. عبارت «دون رویت» ممکن است به این معنی باشد که این رویت عظمت الهی است که بستر بندگی است و رویت حسی جسمی که خدا ندارد. و یا معنایش این است که ادراک عظمت ابتدای حرکت و بندگی است و این هنوز به مرحله رویت خدا در مراحل بالاتر به معنای صحیح نرسیده است.

لذا در این قسمت حضرت می فرمایند ارتباط مطلقاً قطع نیست و الا بندگی حاصل نمی شود. عقل و حس و بصر و قلب انسان می تواند به بصیرت برسد و سرشار شود و همین بستر بندگی انسان است. اینکه در قرآن آفاق و انفس برای انسان آیه می شود همین معنا را دارد که فرمود: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»^۵ یعنی انسان می تواند به این نقطه برسد که همه عالم برای او آیات الهی باشد و رویتی داشته باشد و بندگی بالاتری هم انجام دهد.

در روایت در توحید کافی هست^۶ که ابن ابی العوجاء سوال می کند که چطور خدا غائب شد و بجایش انبیاء را فرستاده است که مردم در او اختلاف کنند؟! کانه العیاذ بالله خودش را که پنهان کرد و انبیاء را جایش ارسال کرد، همین سبب اختلاف و تفرق شده است. حضرت فرمودند کجا او غائب شده است؟! بعد حضرت آیات مکرری از درون خودش را بیان می کنند که اینها نشانه های خداست اگر متوجه می شدی؛ تو گرسنه هستی، سیر می شوی و برعکس. ناراحت هستی و خوشحال می شوی و برعکس. تو دائماً در حال تصرف او هستی و این آیات اوست. لکن تو باید به نقطه ای

^۵ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۹۰

^۶ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۷

برسی که این آیات را در خودت مشاهده کنی. قرآن فرمود: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۷ تا به این رویت نرسی هم متوجه حقانیت او نمی شوی.

البته این سوال هست که نسبت بین این رویت حسی و عقلی و قلبی و کار انبیاء چیست؟ آیا این قوای ما موازی با ماموریت انبیاء خودشان رویتی دارند یا به وسیله حجت الهی این رویت ها ممکن می شود؟ این بحثی است که بعدا باید بحث کنیم و این مقصود نظر فعلا نیست. به تعبیر دیگر اینکه این رویت ها بدون حجاب انجام می شود یا خیر و آیا از طریق اسماء الحسنی رویت رخ می دهد یا خیر، حرف دیگری است. آنچه در ابتدای این روایت مهم است همین است که بندگی نیاز به یک ارتباط و رویت و مشاهده ای دارد. اینکه انسان از ورای حجاب نبی اکرم خدا را رویت کند، هم رویت است و امکان بندگی برای همین برقرار می شود. و این نه حلول است و نه تجسیم ولی رویت خدا از ورای حجاب هست.

در ادامه سائل سوال می کند: «قَالَ أَلَيْسَ هُوَ قَادِرًا أَنْ يَظْهَرَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَرَوْهُ فَيَعْرِفُونَهُ فَيُعْبَدَ عَلَىٰ يَقِينٍ قَالَ لَيْسَ لِلْمُحَالِ جَوَابٌ» یعنی آیا نمی شود خدا ظاهر شود که ما او را جساما ببینیم؟! حضرت می گویند محال که جواب ندارد. اگر او جسم بشود که خدا نیست. اگر رویت می خواهی هست و بلکه آن رویت بالاتر از این رویت ساده حسی است. اینطور نیست که رویت ایمانی و عقلی و قلبی امری پایین تر از رویت حسی باشد؛ برخلاف آنچه حس گرایان می گویند. لذا جسم نیست ولی رویت برای عبودیت اگر می خواهی فراهم است.

بررسی دلالت ابتدایی روایت هشام بن حکم

در ادامه سوال می کند حال اگر قبول کنیم که خدایی هست و ارتباط هم بسته نیست که بندگی واقع شود ولی شما چطور انبیاء و رسل را ثابت می کنید؟ این قسمت از روایت است که در نقل مرحوم کلینی و مرحوم صدوق در توحید و علل هم هست. از اینجا به بعد نقل کافی را مورد بررسی قرار می دهیم.

در کافی اینطور فرمود: «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِلزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أُثْبِتُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ قَالَ إِنَّا لَمَّا أُثْبِتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعِ مَا خَلَقَ» یعنی اگر ما ثابت کردیم و روشن شد که خالقی داریم که متعالی از جمیع مخلوقات است، این یک نتایجی خواهد داشت. اگر ما خود را محصول ماده و پیچیده شدن ماده بدانیم که این حرف ها مطرح نیست و ارسال رسل از باطن عالم ماده که معنایی ندارد. اما اگر خدایی هست که متعالی از جمیع مخلوقات خود است و از سنخ ما و از جنس ما نیست؛ محدود به زمان و مکانی نیست؛ در معرض تغییر

^۷ - سوره مبارکه فصلت آیه ۵۳

و تحول و فناء و فقر نیست، این متفاوت می شود. یعنی نکته اول در روایت این است که خدا متعالی و متفاوت از مخلوقات است.

بعد حضرت فرمودند: «وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقَهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجُّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ» یعنی این خدای متعالی که صانع و خالق ماست، حکیم هم هست و کار عبث نمی کند و طرح او متقن و درست است (که بعد باید این حکمت را مفصل بحث کنیم) و نیز چون متعالی است به این معنی که امکان مشاهده او را مخلوقات ندارند و امکان لمس و مباشرت با او ندارند تا با مخلوقات ارتباط بگیرد و حجت خود را تمام کند، لذا باید یک امر دیگری این واسطه گری و احتجاج را تمام کند.

این تعبیر «متعالیا» که دوبار در روایت تکرار شده است را مرحوم مجلسی اینطور معنا می کنند که «متعالیا» در ابتدای روایت به معنای تفاوت در سنخ و جنس است و اصلا شبیه ما نیست. همه دانی هستند و او عالی. اما «متعالیا» که در ادامه بیان می شود یعنی امکان ارتباط حسی و بشری با ما ندارد. و این تفاوت معنایی ایشان وجیه بنظر می رسد.

لذا خدایی که از معرض ادراکات حسی و بشری ما بیرون است امکان احتجاج مستقیم بین ما و او برقرار نیست. احتجاجاتی که بین خودمان داریم و ممکن است بسیار هم پیچیده باشد، همه به نحوی نیاز به ملامسه و مباشرت دارد. ما در معرض هم هستیم و مباشرتی داریم که با هم حجت تمام می کنیم. ولی این ارتباط بین ما و خدا برقرار نیست. لذا برای محاجه امر دیگری باید در کار باشد.

لذا در ادامه حضرت فرمودند: «تَبَّتْ أَنْ لَّهُ سُفْرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعْبَرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَآؤُهُمْ» یعنی ثابت می شود که باید سفرائی بین او و بندگان باشد که از جانب او تعبیر کنند. آنها اراده الهی را عبور می دهند و به ما می رسانند. همان حقیقت را تعبیر می کنند و از خودشان چیزی وسط نمی گذارند. معبر عن الله هستند. و در این تعبیر هم ما را دلالت به مصالح و منافع و مضار خودمان می کنند. که اینجا بحث جدی داریم که این مصالح و مفاسد و منافع و مضاری که در روایت ذکر می شود چه معنایی دارد.

بعد حضرت فرمودند: «فَتَبَّتِ الْأُمُورُ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمُعْبَرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ» یعنی اینها برای این تعبیر و دلالت، از امر و نهی استفاده می کنند. در ابتدا فرمود آنها معبر و دال هستند، ولی در ادامه فرمود آنها آمر و ناهی و معبر از جانب خدا هستند. لذا باید این امر و نهی و نیز ارتباط این مسئله را با دلالت به مصالح و مفاسد را هم تبیین کنیم. به تعبیر دیگر وقتی معبر بودن آنها را در ذیل اشاره کرده است چرا نکته آمر و ناهی بودن آنها اضافه شده

است؟! این نکته ای است که نیاز به توضیح دارد. لذا اینجا باید جدی بحث امر و نهی که توسط انبیاء انجام می شود را داشته باشیم و بحث مصلحت و مفسده را هم جدی مطرح کنیم و بعد ارتباط ایندو را بیان کنیم.

بعد در ادامه فرمودند: «وَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءَ مُؤَدِّينَ بِالْحِكْمَةِ مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أحوَالِهِمْ» یعنی این کسانی که معبر عن الله هستند و این ماموریت را دارند و باید حجت الهی برای ما باشند، همان انبیاء الهی هستند. در واقع کانه اینجا حضرت شئونی از حجت الهی را بیان می کنند که آنها نبی هستند و یک نبأ و خبری در عالم دارند و صفوه الله هستند. نیز حکیم هستند و تادیب به همان حکمت الهی شدند که بستر ارسال آنها بوده است و برای انتقال و انتشار همان حکمت هم در عالم آمده اند.

و نکته مهم اینکه این واسطه در عین اینکه در خلق و ترکیب با ما مشارکت دارد و بشر است و امکان مباشرت و محاجه فراهم می شود ولی در هیچ شانی از شئون دیگرش با ما یکسان و مشارک نیست. این هم نکته مهمی است که این فرد اگر هیچ اشتراکی با ما نداشته باشد و مخلوق و بشر نباشد که واسطه نمی شود و خودش غائب از ماست و باز حجت تمام نمی شود. اگر مشارک با ما باشد و مانند ما باشد که ارتباط خود او هم قطع است و چطور واسطه و حجت می شود؟! لذا باید دو جنبه در وجود او باشد. والحمدلله...